

نظریه مرحله‌ای و تحلیل بقا بر اساس نظریه مشابهت زمانی

طیبه شاهوردیان^۱

دانشجوی دکتری فلسفه دانشگاه تربیت مدرس

محمد سعیدی مهر

استاد فلسفه دانشگاه تربیت مدرس

سید محمد علی حجتی

دانشیار فلسفه دانشگاه تربیت مدرس

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۶/۳ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۲/۲۰

چکیده

چهاربعدگرایی به عنوان یک هستی‌شناسی اشیای مادی بر این اعتقاد است که بقای اشیا در زمان، مشابه امتداد آنها در مکان است. یکی از نسخه‌های مهم این نظریه مشهور به نظریه مرحله‌ای، بر این باور است که اشیا عادی، مراحل لحظه‌ای هستند که به واسطه داشتن مشابه‌های زمانی مختلف در زمان‌های مختلف بقا دارند. یکی از ایرادات عمده این نظر این است که این نظریه، در تبیین حقیقی بقای اشیا در زمان توفیقی ندارد. این نوشتار دو هدف دارد: ما نخست تبیین نظریه مرحله‌ای از بقا و برخی مسائل وابسته بدان (یعنی مسائل اتصاف زمانی، ارجاع و شمارش غیرزمانمند) را ارائه نموده و برخی ایراداتی که علیه نحوه تبیین این نظریه از آنها مطرح شده را مورد ارزیابی قرار می‌دهیم. با قطع نظر از نارسایی تحلیل نظریه مرحله‌ای از بقا و اتصاف زمانی و نقدهای مختلفی که از این حیث بر آن وارد شده است، چنین می‌نماید که راهبردهای آن در حل مشکل آن در شمارش غیرزمانمند مغایر ملاک‌های متعارف وحدت و کثرت عددی می‌باشد.

واژه‌های کلیدی: چهاربعدگرایی، نظریه مرحله‌ای، بقا، اتصاف زمانی، شمارش غیرزمانمند.

۱. مقدمه

چهاربعدگرایی (*four-dimensionalism*) در مقام یکی از نظریات نوین فلسفی، نظریه‌ای در تقابل با سه‌بعدگرایی (*three-dimensionalism*) و ناظر به متافیزیک اشیا است. تحلیل متعارف، این نظریه را پاسخی به مسأله بقا (*persistence*) و این‌همانی اشیا در طول زمان (*diachronic identity*) و یا به تعبیر دیگر، مسأله سنتی تغییر اشیا در طی زمان معرفی می‌کند. همچنین از منظری دیگر، این نظریه کوششی در راستای تبیین نحوه واقعیت اشیا در نسبت با زمان است. (*Loux, 2006:230; Lowe, 2002:49; Donnelly, 2011:27-9; Van Inwagen, 1990:245; Hawley, 2015*) گاه عنوان چهاربعدگرایی، بر یکی از نظریات مرتبط با متافیزیک زمان یعنی ابدی‌گرایی اطلاق می‌شود. چهاربعدگرایی در این معنا، در تقابل با حال‌گرایی است و مدعی آن این است که افزون بر اشیای زمان حال، اشیای گذشته یا آینده (یا هر دو) نیز موجود و از حیث هستی‌شناختی، هم‌تراز اشیای موجود در زمان حال هستند. (*Rea, 2005:246*)

بر مبنای تعریفی متداول، عنوان چهاربعدگرایی بر نظریه‌ای اطلاق می‌گردد که افزون بر ابعاد سه‌گانه مکانی، بر وجود امتدادی زمانی در اشیا تأکید دارد و به ازای یک شیء در طول زمان، بر وجود واقعیات متعدد و گاه نامتناهی محصور در زمان‌های مختلف، موسوم به اجزا یا مراحل زمانی تأکید می‌نماید. در این نظریه، افزون بر واقعیت اجزای زمانی شیء، مجموع این اجزا نیز به عنوان امری ممتد و غیرزمانی، در مجموع همه زمان‌های وجود شیء تحقق دارد. در مقابل این نظریه، دیدگاه سه‌بعدگرایی است که ضمن انکار وجود امتداد و بعد زمانی در اشیا، تنها ابعاد ممکن شیء را ابعاد سه‌گانه مکانی دانسته و با نفی وجود اجزایی زمانی برای شیء، معتقد است اشیا در هر لحظه از زمان وجود خود، به طور کامل موجود می‌باشند. (*Sider, 2006:91; Loux, 2006:230*)

به منظور فهم بهتر چهاربعدگرایی، مقایسه زمان و مکان می‌تواند راهگشا باشد.^۱ در نگاه عادی اشیای مادی دارای امتدادی مکانی هستند و این امتداد، امکان تقسیم آنها به اجزایی مکانی را فراهم می‌کند. بنابر چهاربعدگرایی، اشیا در تناظر با امتداد مکانی، از

^۱ قیاس زمان و مکان یکی از ادله اثبات چهاربعدگرایی و اثبات اجزای زمانی نیز هست که نقدهایی را نیز در پی داشته است. ر.ک. (*Thomson, 1983*)

کششی دیگر در راستای زمان برخوردارند که تقسیم آنها به اجزایی زمانی را نتیجه می‌دهد که اجزای زمانی اشیا در هر بازه‌ای از زمان، واقعیاتی محصور در همان زمان هستند. (Sider, 2000: 443)

تعریف چهاربعدگرایی بر اساس اجزای زمانی، رویکردی غالب و عمدتاً مقبول نزد چهاربعدگرایان است. افزون بر وجود اجزای زمانی، اذعان به وجود واقعیاتی امتدادیافته، که از مجموع اجزای زمانی متعاقب شیء در طول زمان پدید آمده است، مشخصه اصلی دیگر نظریه چهاربعدگرایی است. با این حال، این مسأله که کدام یک از دو مشخصه اساسی فوق (یعنی اجزای زمانی و هویت چهاربعدی متشکل از این اجزا)، مدلول اشیای عادی تلقی می‌شوند، اختلافاتی را میان نظریات چهاربعدگرا پدید آورده است. به دیگر سخن، این پرسش که از میان دو واقعیت اجزای زمانی و مجموع قوام‌یافته از این اجزا، کدام یک مدلول اصلی نام‌ها و موضوع صفات مختلف بوده و ملاک شمارش اشیا قرار می‌گیرد، منجر به پیدایش رویکردهایی متمایز در چهارچوب چهاربعدگرایی شده است. برخی از چهاربعدگرایان معتقدند این، اجزای زمانی شیئند که در همه این مسائل نقش محوری دارند. این گروه، اشیا را به طور عادی، اجزای زمانی لحظه‌ای شیء می‌دانند. در مقابل، دسته‌ای دیگر از چهاربعدگرایان، معتقدند واقعیت چهاربعدی مرکب از همه اجزای زمانی، مدلول اصلی اشیا و تعیین‌کننده هویت آنها است. - (Moss, 2012: 672) ۳; *Balashov, 2007: 143-4*; *Benovsky, 2011: ۱۷۲-۵*; *Hawley, 2001: 42*; *Sider, 2006: 91*) در ادبیات رایج، نظریات این دو گروه، به ترتیب با عناوین نظریات مرحله‌ای (*stage theory*) و کرم‌های مکانی زمانی (*space-time worms theory*) شهرت یافته‌اند. نظریه‌پرداز اصلی نظریه مرحله‌ای، تئودور سایدر^۱ (*Theodore Sider*) و یک چهره شاخص نظریه دوم، دیوید لویس (*David Lewis*) است.

چنان که بیان شد، نظریه چهاربعدگرایی در مواجهه با مسأله بقا و تبیین این‌همانی زمانی اشیا مطرح شده است. همچنین مدافعان این نظریه بر این باورند که این دیدگاه قادر است برای تعدادی دیگر از مسائل بحث‌برانگیز فلسفی، راه‌حل‌های مناسبی فراهم آورد. لکن در عرصه مباحث معاصر مرتبط با این نظریه، به جهاتی مسأله بقا از اهمیت

^۱ . هاوولی دیگر نظریه‌پرداز این نظریه است که در بسیاری از وجوه دیدگاه خود، وامدار سایدر است و از این رو تمرکز عمده ما در این نوشتار بر دیدگاه سایدر خواهد بود.

خاصی برخوردار است و این اهمیت از حیث تعامل و تأثیرگذاری این مسأله بر پاره‌ای از مسائل دیگر همچون مسائل اتصاف و حمل زمانی و ارجاع است. به طور خلاصه پیش‌فرض طرح مسائل یاد شده تحقق معنایی از بقای شیء در طول زمان است و از این رو جهت‌گیری فیلسوف نسبت به مسأله بقا به طور مستقیم تحلیل‌های وی بر این دست از مسائل را متأثر خواهد ساخت.

هدف مقاله حاضر، بررسی مسأله بقا و نیز برخی از مسائل مرتبط با آن یعنی مسائل اتصاف زمانی و ارجاع و نیز شمارش غیرزمانمند است.^۱ نظر به گستردگی نظریات چهاربعدگرایی، بررسی فوق به طور عمده بر نظریه مرحله‌ای و به طور خاص رویکرد سایدر در این نظریه، تمرکز خواهد داشت. بر این اساس، نخست معرفی این نظریه و عناصر اساسی مقوم آن و در ادامه، شرح رویکرد نظریه یادشده به مسائل فوق‌الذکر مورد توجه قرار خواهد گرفت.

۲. نظریه چهاربعدگرایی مرحله‌ای

گفتیم نظریه مرحله‌ای، یکی از دو نظریه مهم در چهارچوب چهاربعدگرایی است. سایدر به عنوان پایه‌گذار این نظریه، چهاربعدگرایی را نوعی هستی‌شناسی جهان مادی می‌داند که مطابق آن اشیا افزون بر اجزای مکانی، اجزایی زمانی نیز دارند. (Sider, 2001: xiii) وی در معرفی نظریه مرحله‌ای از حیث تمایزی که با نظریه سه‌بعدگرایی و دیگر نظریه چهاربعدگرا دارد، می‌نویسد:

«برخی فیلسوفان بر این باورند که اشیای عادی، کرم‌های مکانی زمانی هستند و (مثلاً) یک شخص، به واسطه داشتن اجزا یا مراحل زمانی در هر لحظه از وجودش، در زمان بقا دارد و هیچ یک از این مراحل، با خود شخص این‌همانی ندارند، بلکه شخص، مجموع (aggregate) همه اجزای زمانی خود است. دیگران، سه‌بعدگرایی را پذیرفته و در حمایت از مفهوم وجود مستمر (endurance) اشخاص و حضور تام آنها در سراسر [زمان] وجودشان، [وجود] مراحل [زمانی] را مردود می‌شمارند. هدف من این است که دیدگاه سوم کاملاً متمایزی را دفاع نمایم. [بر این مبنا] من، نه تنها مراحل [زمانی] شخص را می‌پذیرم، بلکه مدعی هستم که ما [همان]

^۱ شرح بیشتر این مسائل در ادامه مقاله خواهد آمد.

مراحل هستیم. در مورد سایر اشیای هستی‌شناسی متعارف ما نیز امر به همین منوال است.» (Sider, 2006: 91)

بر این اساس، نظریه مرحله‌ای برخلاف دیگر نظریه چهاربعدگرا که بر هویت چهاربعدی تشکیل یافته از مجموع مراحل زمانی، عنوان شیء را اطلاق می‌نماید، مراحل زمانی لحظه‌ای را مدلول عادی اشیا می‌داند. از این رو همه تحلیل‌های ناظر به شیء بر اساس مراحل زمانی صورت می‌پذیرند؛ یعنی مثلاً این، مراحل زمانی هستند که صفات مختلف را می‌پذیرند و موضوع محمولات واقع می‌شوند.^۱

خلاصه آن که اشیا در تصویری که از سوی نظریه مرحله‌ای از آنها ارائه می‌شود، هویتی کوتاه عمرند که دوامی بیش از یک لحظه ندارند و پیوسته با مراحل لحظه‌ای دیگری که واقعیتی متمایز دارند، جایگزین می‌شوند. این تصویر از واقعیت اشیا، نظریه مرحله‌ای را با چالشی عمده روبرو می‌سازد؛ زیرا به موجب آن، هیچ چیزی در هستی، واقعیتی زمانی ندارد؛ یعنی در طول زمان موجود نیست. در نتیجه بر اساس این نظر، شهود متعارف ما مبنی بر بقای اشیا در طول زمان، ناموجه و خطا به نظر می‌رسد. از سویی نفی بقای اشیا، برخی دیگر از مسائل مرتبط با آن را با مشکل مواجه می‌کند. به طور مثال به نظر می‌رسد امکان اتصاف زمانی (یعنی اتصاف شیء به صفاتی که در گذشته یا آینده داشته است) متضمن پذیرش بقای شیء در طول زمان است. همچنین در مسأله‌ای مانند ارجاع، استعمال یک نام خاص برای یک شیء در زمان‌های مختلف، منوط به وجود آن شیء در هریک از آن زمان‌ها می‌باشد. به عبارت دیگر پیش‌فرض هر دو مسأله یادشده، اذعان به تحقق واقعیتی زمانی و بقای شیء است. اما ظاهراً تقریر نظریه مرحله‌ای از چیستی بقا با نظر به کوتاه‌عمر بودن مدلول اشیا در این نظر، با ابهاماتی مواجه است و چنانچه این نظریه قادر به ارائه تحلیلی مقبول از اصل بقای اشیا نباشد، در تحلیل دیگر مسائل مرتبط با آن که از آن متأثرند، نیز ناموفق خواهد بود. در واقع ما به منظور بیان اهمیت مسئله بقا و تأثیری که رویکرد ما به این مسئله در سایر مسائل فلسفی می‌تواند داشته باشد، از جهت نمونه به برخی از مسائلی که پاسخ به آنها متأثر از تبیین ما از مسئله بقا است، می‌پردازیم. در ورود به این بحث در بخش بعد تصویری مفصل‌تر از تبیین بقای اشیا در زمان در نظریه مرحله‌ای ارائه خواهد شد.

^۱ به طور مثال جمله «مریم اکنون ایستاده است» مطابق این نظریه چنین تفسیر و تحلیل می‌شود که «مرحله زمانی کنونی مریم، که یک واقعیت زمانی لحظه‌ای است، ایستاده است».

۳. نظریه مرحله‌ای و مسأله بقا

مسأله بقا، مسأله وجود شیء واحد در بیش از یک زمان است. (Hawley, 2001: 9) غالباً مسأله بقا در نسبت با مسأله تغییر مورد ارزیابی قرار می‌گیرد و گاه معادل این مسأله دانسته می‌شود. (Loux, 2006: 244; Lewis, 2002: 1) در این رویکرد، پرسش از چگونگی حفظ این‌همانی شیء در گذر زمان و در ضمن تغییر است. تغییر مستلزم اتصاف شیء واحد به صفتی در یک زمان و عدم اتصاف شیء به آن در زمان دیگر است.

در نگاه چهاربعدگرا، وقوع تغییر با تمسک به اختلاف میان اجزای زمانی تبیین می‌گردد. تغییر بر این اساس امری است واقعی و عبارت است از تعاقب مراحل زمانی شیء که این مراحل، از حیث صفات و احوال متمایزند. (Sider, 1997: 198-200; Hawley, 2001: 12; Lewis, 1988: 189) نظریه مرحله‌ای نیز دنبال می‌گردد و اختلاف مراحل زمانی وقوع تغییر را تبیین می‌کند. در نحوه تبیین تغییر، تمایزی میان نظریات مختلف چهاربعدگرا نیست. لکن تبیین بقا در نظریات چهاربعدگرا به طرق مختلفی دنبال می‌شود. بنابر نظریه کرم‌های مکانی زمانی، بقای شیء به معنای بقای واقعیت چهاربعدی ممتدی است که هرچند در هر لحظه به تمام و کمال وجود ندارد (بلکه در کل زمان محقق است)، اما با ملاحظه این که در هر لحظه، جزئی زمانی از آن تحقق دارد، می‌توان گفت معنایی از تحقق و واقعیت و در نتیجه بقا، بر آن صادق است. (Heller, 1984: 328-9) اما نظریه مرحله‌ای که هویت شیء را محصور در یک زمان و لحظه‌ای می‌داند، چه تبیینی از بقای اشیا می‌تواند ارائه دهد؟

توجه به این نکته لازم است که در مورد نظریه مرحله‌ای، حتی با فرض عدم وقوع تغییر در شیء نیز مسأله بقا مطرح می‌شود؛ زیرا هویت شیء، یک هویت لحظه‌ای و کوتاه عمر است، بنابراین حتی اگر تغییری هم در کار نباشد، شیء در طول زمان باقی نمی‌ماند، بلکه پیوسته و آن به آن توسط اشیا دیگر جایگزین می‌گردد.

پاسخ سایدرا این است که بقا در نظریه مرحله‌ای بر اساس وجود نسبتی خاص میان مراحل زمانی تبیین می‌شود. وی برای تبیین نسبت میان مراحل زمانی اشیا در نظریه مرحله‌ای، با الهام از نظریه مشابهت لوییس در باب موجهات، میان مراحل زمانی شیء در زمان‌های مختلف، نسبت مشابهت زمانی (*temporal counterpart relation*)

را پیشنهاد می‌دهد. بر این مبنا، شیء یعنی مرحله زمانی کنونی، مشابه‌هایی زمانی در زمان‌های گذشته و آینده دارد؛ همان طور که بنابر رئالیسم لوییس در باب موجهات، اشیا موجود در جهان بالفعل، مشابه‌هایی در سایر جهان‌های ممکن دارند. (*Sider*, ۲۰۰۶:۹۵) صفات و حالاتی که به طور زمانی به شیء نسبت داده می‌شود، (مثلاً محمولاتی که شیء در گذشته داشته یا در آینده خواهد داشت) بستگی کاملی به صفات و حالات مشابه‌های زمانی شیء در دیگر زمان‌ها دارد. (*Hawley, 2015*) همچنین بقای شیء در زمان‌های مختلف، به معنای وجود مشابه‌های زمانی آن، در آن زمان‌ها است.^۱ اما بر چه مبنایی دو مرحله زمانی، مشابه زمانی هم تلقی می‌شوند؟ پاسخ این است که اگر میان مراحل زمانی، نسبت مشابهت زمانی برقرار باشد، این مراحل مشابه‌های زمانی خواهند بود. سایدر نسبت مشابهت زمانی در نظریه مرحله‌ای را همان نسبت اتحادی می‌داند که از سوی مدافعان نظریه واقعیت ممتد، برای انسجام بخشیدن میان مراحل متعاقب و تحقق اشیا ممتد مکانی زمانی به کار گرفته می‌شود. (*Sider, 2001:194; 202*) در نظریه کرم‌های مکانی زمانی، نسبت‌های اتصال و استمرار مکانی زمانی و وابستگی علی میان اجزای زمانی، منجر به اتصال و انسجام میان اجزای زمانی در قالب واقعیتی غیرزمانمند و ممتد می‌گردند. (*Loux, 2006:245; Lewis, 1976:117-8*)

۴. نقد تحلیل نظریه مرحله‌ای از مفهوم بقا

تاکنون بیان شد که نظریه مرحله‌ای تبیین بقا و اتصاف زمانی را با کمک نسخه‌ای زمانی از نظریه مشابهت لوییس دنبال می‌کند. این نحو از تحلیل مسأله، با انتقاداتی مواجه شده است. یکی از اشکالات جدی نظریه مرحله‌ای، ایرادی است که به تحلیل این نظریه از نحوه بقای اشیا در زمان وارد است.^۲ برای توضیح بیشتر این اشکال به جمله «سعید

^۱. هسلنجر بقا در نظریه مرحله‌ای را *exdurance* می‌نامد و آن را چنین تعریف می‌کند: «دوام شیء از طریق نسبت آن با هویتی مغایر یا بیرون از آن.» «*duration via object's relation to entities other than or outside of it*» (*Haslanger, 2005:319*)

^۲. اشکال یادشده نظیر اشکال هامفری (*the Humphrey objection*) است که از سوی کریپیکی به نظریه مشابهت لوییس در باب موجهات وارد شده است. نقد کریپیکی در این اشکال به لویس این است که بنابر نظریه لوییس، تأکید نسبت مشابهت موجه صرفاً بر وجود شباهت میان مشابه‌های شیء در جهان‌های ممکن است و این نظریه، به هیچ رو میان مشابه‌های مذکور نسبت این‌همانی برقرار نمی‌کند.

روزگاری یک کودک بود» توجه نمایید. تفسیر این جمله بنابر نظریه مرحله‌ای این است که مرحله زمانی گذشته سعید، دارای صفت «کودک بودن» است و این مرحله، با سایر مراحل سعید نسبت مشابهت زمانی دارد. به زعم مخالفان، چون نظریه مرحله‌ای مدعی است که سعید، مرحله‌ای لحظه‌ای است که پیش از امروز موجود نبوده و پس از آن نیز موجود نخواهد بود، به درستی قادر نیست مدعی شود سعید روزی یک کودک بوده است و چنین اظهاری در قالب این نظریه کاذب است. زیرا بنابر نظریه یادشده، گزاره‌هایی که علی‌الظاهر درباره اموری است که زمانی برای سعید واقع شده است، در واقع درباره اموری است که زمانی برای دیگری (یعنی مرحله زمانی گذشته آن) رخ داده است. (Sider, 2006: 96)

در پاسخ به این اشکال سایدر معتقد است که درست است که در مثال فوق، سعید (به عنوان یک مرحله زمانی خاص) در بیش از یک زمان موجود نیست و از این رو بقا، به معنای وجود در بیش از یک زمان، ندارد؛ با این حال معنایی دیگر از بقا، در مورد وی صادق است؛ یعنی این معنا که در طول زمان، مشابه‌هایی زمانی دارد. بنابراین هرچند در نظریه مرحله‌ای، معنایی از بقا انکار می‌شود؛ اما معنایی دیگر از آن با استعانت از نظریه مشابهت زمانی اثبات می‌گردد. از سویی، فهم متعارف ما مبنی بر بقای اشیا، در این نظریه انکار نمی‌شود، زیرا آنچه در مسأله بقا شهودی است، اصل تحقق بقا است که در این نظریه انکار نمی‌شود و شهود، در باب چگونگی بقا اقتضایی ندارد. چگونگی بقای اشیا، امری نظری است که تحلیل‌های مرتبط با آن، بر اساس درجه کارایی آنها ارزیابی می‌گردند. (Ibid. 107)

اما آیا تحقق این‌همانی در قوام معنای بقای اشیا در طول زمان نقش دارد؟ اگر پاسخ این پرسش مثبت باشد، باید گفت نظریه مرحله‌ای در تبیین بقا ناموفق است. زیرا به موجب این نظریه، در هر زمان، تنها یک مرحله زمانی لحظه‌ای شیء واقعیت دارد که از هویتی کاملاً متمایز از سایر مراحل زمانی برخوردار است. البته سایدر معتقد است در این نظریه، معنایی از این‌همانی نیز تبیین می‌شود. به تصریح وی «من با اشخاص

بنابراین مثلاً تبیین ما از امکان پیروزی هامفری در انتخابات در جمله «هامفری ممکن بود در انتخابات پیروز می‌شد» بر اساس پیروزی مشابه وی در یکی از جهان‌های ممکن در انتخابات، در واقع تبیین امکان پیروزی شخصی غیر از هامفری، هرچند بسیار شبیه او، خواهد بود و ربطی به پیروزی خود هامفری ندارد. (Kripke, 1972: 45)

[موجود] در دیگر زمان‌ها، این‌همانی ندارم؛ اما با اشخاصی در سایر زمان‌ها، این‌همانی خواهیم داشت؛ زیرا با مراحل زمانی مربوط به آینده که با آن اشخاص، این‌همانی دارند، نسبت اتحاد^۱ دارم.» (Ibid. 96) وی این را به عنوان پیامد نظریه خود می‌پذیرد که مطابق آن برخی اظهارات صادقی که مشتمل بر مفهوم این‌همانی‌اند، کاذب می‌گردند؛ مثل جمله «من همان پسر نوجوان کلافه‌کننده هستم^۲» هنگامی که در بزرگسالی از سوی شخص اظهار شود؛ اما معتقد است با ملاحظه تبیین وی از حمل زمانی بنابر نظریه مرحله‌ای به درستی می‌توان گفت «من همان پسر نوجوان کلافه‌کننده بودم^۳» و با صدق دومی، کذب گزاره اول خللی نمی‌رساند. (Ibid. 105) زیرا گزاره نخست بر وجود شخص واحد (مرحله زمانی) در بیش از یک زمان دلالت دارد که مقبول این نظریه نیست، حال آن که گزاره دوم به وجود مشابه زمانی گذشته مرحله زمانی کنونی اشاره می‌کند که بر اساس تبیین این نظر از حمل زمانی به دست می‌آید. به طور خلاصه از این منظر با ملاحظه مشابه‌های زمانی مرحله زمانی کنونی یک شخص در سایر زمان‌ها، شخص مذکور در آن زمان‌ها به معنایی بقا دارد و بر مبنای این نحو از بقا، جملاتی نظیر «من همان نوجوان کلافه‌کننده بودم» صادق خواهد بود.

اما به نظر نمی‌رسد تحلیل وی، تبیینی برای این‌همانی شیء در طول زمان فراهم آورد؛ زیرا چنان که گفتیم در نظریه مرحله‌ای، اشیا به عنوان مراحل زمانی لحظه‌ای، از دوامی برخوردار نیستند و پیوسته با مراحل زمانی لاحق، جانشین می‌گردند. و اگرچه بقای شیء در طول زمان به معنای وجود مشابه‌های زمانی آن، در مقاطع لحظه‌ای آن زمان است. لکن مشابه‌های زمانی یعنی مراحل زمانی مربوط به دیگر زمانها، به هیچ معنا با یکدیگر این‌همانی ندارد و هویتی کاملاً متمایز نسبت به هم دارند. البته میان مراحل زمانی، نسبت مشابهت زمانی برقرار است، لکن نسبت یادشده بر مدار این‌همانی تعریف نمی‌شود و فراتر از اتصال مکانی- زمانی، شباهت و ربط علی نمی‌باشد. نتیجه این که در

^۱ . نسبت اتحاد ترجمهٔ اصلاح *I-relation* است که سایدر آن را معادل نسبت اتحاد *unity* یا مشابهت می‌داند.

«*The temporal counterpart relation is the same relation used by the worm theorist to unite the stages of spacetime worms, also known as the 'genidentity relation', the 'unity relation', the 'I-relation', and so on.* (Sider, 2001: 194)

^۲ . *I am that irritating young boy*

^۳ . *I was that irritating young boy*

تصویری که نظریه مرحله‌ای از واقعیت شیء در طول زمان به دست می‌دهد، صرفاً هویت لحظه‌ای متکثر و متمایز و فاقد وحدت عددی تحقق دارند که میانشان نسبت‌هایی غیر از این‌همانی برقرار است و روشن است که چنین تصویری، مخالف فهم عادی و رایج ما از مفهوم بقاست. زیرا امور دارای کثرت عددی، هر قدر هم که مشابه هم باشند و یا با پیوندهای علی با یکدیگر پیوند یافته باشند، همچنان متکثر و متمایزند و بنابراین تحقق آنها در یک برهه از زمان، نمی‌تواند به معنای تحقق شیء واحد در آن برهه از زمان باشد و از این رو این معنا، تضمین‌کننده بقای شیء در طول زمان نیست. (Benovsky, 2015: 31-2) و حتی اگر این تحلیل، معنایی برای بقا به دست دهد، ادعای سایدرب مبنی بر تأمین معنای این‌همانی را پشتیبانی نمی‌نماید.

این اشکال نظریه مرحله‌ای موجب شده است که برخی مدعی شوند بقا، مسأله این‌همانی در زمان نیست؛ بلکه وجود یکسانی (sameness)، برای تحقق بقا کفایت می‌کند. یکسانی، با این‌همانی متفاوت است. دو شیء می‌توانند از حیثی یکسان باشند، بدون آن که این‌همانی داشته باشند و چنین کاربردی در زبان رواج دارد؛ مثلاً گاه ما از وحدت عنوان دو نسخه کتاب سخن می‌گوییم و این، به معنای اعتقاد به وجود این‌همانی میان آنها نیست. (Hawley, 2001: 62) می‌توان گفت که به موجب این تحلیل، وحدت، اعم از این‌همانی است. اما به نظر نمی‌رسد چنین تحلیلی، توفیق تازه‌ای برای نظریه مرحله‌ای در مسأله بقا فراهم آورد؛ زیرا اگرچه وحدت، اعم از این‌همانی است، لکن هر نوع وحدتی، تضمین‌کننده بقای اشیا در زمان نیست. مثلاً این مسأله که دو جلد کتاب، نسخه‌های عنوان واحدی هستند، موجب آن نیست که با فرض معدوم شدن یکی، حکم به بقای آن، در ضمن دیگری داده شود. این نوع بقای نوعی، بقای شخصی را تأمین نمی‌نماید. مدافع کفایت یکسانی برای تحقق بقا باید توضیح دهد که چرا این معنای از یکسانی برای تحقق بقا کافی است.

۵. نظریه مرحله‌ای و اتصاف زمانی

در نظریه مرحله‌ای، در تقریر نظریه مشابهت زمانی با نظر به تحلیل آن از اتصاف زمانی، عملگرهای زمانی همچون «بود»، «خواهد بود» یا «در زمان t خواهد بود» و ...، با عملگر موجه «بالامکان» مقایسه می‌شوند. بنابر نظریه مشابهت موجهاتی (modal counterpart theory)، x واجد صفت «بالامکان F بودن» (possibly being F)

است، اگر و تنها اگر، شیئی در یکی از جهان‌های ممکن، موجود باشد که F بوده و نسبت مشابهت با x داشته باشد. (Sider, 2006:95; 2001:194) به طریقی مشابه، در تحلیل اتصاف زمانی در نظریه مشابهت زمانی چنین گفته می‌شود که اظهار «شیء در آینده F خواهد بود» صادق است، اگر و تنها اگر شیء یک مشابه زمانی آینده داشته باشد که (به نحو غیرزمانمند)^۱ F است. همچنین می‌توان گفت «شیء در گذشته F بود» اگر و تنها اگر شیء یک مشابه زمانی در گذشته داشته باشد که (به نحو غیرزمانمند) F است. (Sider, 2006:14; 2001:193-4) که در تقریرهای فوق، عنوان «مشابه زمانی»، به مراحل زمانی شیء در آینده و گذشته دلالت دارد که این مراحل، با مرحله زمانی کنونی، نسبت مشابهت زمانی دارند.^۲

به طور خلاصه، در نظریه مرحله‌ای، اتصاف زمانی شیء به صفتی در گذشته و یا آینده، به معنای اتصاف مرحله زمانی شیء در گذشته یا آینده به آن صفت است که این مرحله، با مرحله کنونی شیء نسبت مشابهت دارد. (Sider, 2000:445) به طور مثال،

^۱ این جملات در قالب غیرزمانمند مطرح شده‌اند، بر این اساس «است» در عبارت « F است» غیرزمانمند است و بر زمان حال حاضر دلالت ندارد. منظر غیرزمانمند، در لحاظ کل زمان با هم و نه صرفاً ملاحظه یک زمان خاص به دست می‌آید. (Sider, 1997:200) مبنای امکان این نحوه از سخن، اتخاذ رویکردی ابدی‌گرا نسبت به واقعیت زمان است که به موجب آن، همه زمان‌ها (گذشته، حال و آینده) از واقعیت و جایگاه هستی‌شناختی برابری برخوردارند.

^۲ ذکر این نکته ضروری به نظر می‌رسد که اگرچه سایدِر در این مورد از اصطلاحی مشابه لوییس، یعنی از واژه *counterpart* «مشابه» بهره می‌گیرد، با این حال میان مشابه زمانی سایدِر و مشابه موجه لوییس، تمایزات اساسی وجود دارد. لوییس خود به برخی از این تمایزات اشاره می‌نماید. نخست آن که ربط مشابه‌های زمانی، بسیار وثیق‌تر از ارتباط میان مشابه‌های موجه است. میان مشابه‌های موجه، صرفاً شباهت وجود دارد؛ لکن میان مشابه‌های زمانی سایدِر و نیز اجزای زمانی در چهاربعدگرایی لوییس، افزون بر آن، اتصال و استمرار مکانی-زمانی و ربط علی نیز تحقق دارد. از سوی دیگر، مجموع اجزای زمانی در چهاربعدگرایی واقعیت مستقلی دارد، حال آن که به اعتقاد لوییس، از مجموع مشابه‌های موجه، شخص واحد بیناچهانی تشکیل نمی‌شود. (Lewis, 1986:203&218) همچنین پیوند مستحکم‌تر میان مراحل زمانی در قیاس با مشابه‌های موجه، موجب آن است که میان یک مرحله زمانی و سایر مراحل زمانی، گرایش‌های خاصی وجود داشته باشد که میان مشابه‌های موجه نیست. مثلاً مراحل زمانی سابق تمایل دارند که خواست‌های مراحل قبلی یا خواست‌های محتمل مراحل بعدی را عملی کنند، اما مشابه‌های جهانی چنین گرایشی ندارند. (Ibid. 219ff) و نیز میان مراحل زمانی با نظر به جهتی که زمان دارد، نوعی سبق و لحوق و ترتیب زمانی منحصر بفرد برقرار است که میان مشابه‌های موجه نیست (Ibid. 218).

تحلیل جمله «مریم در سال گذشته برنده جایزه ادبی شد» بر اساس این نظریه این است که مرحله زمانی مریم در سال گذشته، برنده جایزه ادبی است و اتصاف مرحله زمانی کنونی مریم به صفت «برنده جایزه ادبی شدن» با وجود عدم وجود این‌همانی میان آن و مرحله زمانی مریم در سال گذشته، به واسطه آن است که میان این دو مرحله زمانی نسبت مشابهت زمانی برقرار است. همچنین بقای مریم در این زمان به معنای وجود مشابه‌های زمانی آن در طول این فاصله زمانی است.

۶. عدم توفیق نظریه مرحله‌ای در تبیین اتصاف زمانی

تحلیلی که نظریه مرحله‌ای از اتصاف زمانی دارد، این نظریه را با چالش دیگری مواجه می‌سازد. دلیل این امر آن است که در این نظریه، واقعیت اشیا گذرا و لحظه‌ای است، بنابراین اتصاف آنها به صفتی در زمان‌های گذشته یا آینده، با مشکل مواجه می‌شود، زیرا مدلول اشیا یعنی مراحل لحظه‌ای، دوامی ندارند که در دیگر زمان‌ها موجود و در نتیجه پذیرنده صفتی باشند. (Sider, 2006: 96) به طور مثال، در عبارت «مریم در سال گذشته برنده جایزه ادبی شد»، خود مریم (به معنای مرحله زمانی کنونی آن) موصوف صفت «برنده جایزه ادبی شدن» نیست، بلکه مرحله زمانی گذشته او، چنین صفتی را دارد. نتیجه آن که بنابر نظریه مرحله‌ای، امکان اتصاف شیء به صفات زمانی وجود ندارد.

به باور سایدِر چنین ایراداتی معناشناختی است و در نظریه مرحله‌ای، امکان وجود شیء در زمان‌های مختلف و در نتیجه اتصاف آن، به صفات زمانی وجود دارد؛ هرچند این صفات، بر حسب سایر مراحل و نسبت‌های میان آنها تحلیل می‌شوند. (Ibid. 106) در مثال فوق، خود مریم صفت «در گذشته برنده جایزه ادبی بودن» را دارد، هرچند اتصاف او به این صفت، مستلزم لحاظ نسبتش با مرحله زمانی گذشته است. بنابراین اگرچه تحلیل اتصاف یک مرحله زمانی به یک صفت زمانی، مستلزم توجه به دیگر مراحل زمانی شیء است؛ لکن خود مرحله زمانی مورد نظر، متصف به این صفت می‌شود، نه دیگر مراحل. (Sider, 2000: 445) این مطلب را این چنین می‌توان توضیح داد که در مثال «مریم در سال گذشته برنده جایزه ادبی شد» مرحله کنونی مریم، صفت «برنده جایزه ادبی شدن» را به نحو زمانی یعنی با ملاحظه این که این اتصاف در گذشته برای مریم رخ داده است، دارد. اما مرحله زمانی یک سال پیش مریم، این صفت را به صورت غیرزمانمند واجد است. به دیگر سخن، اتصاف زمانی در نظریه

مرحله‌ای به دو عنصر اتصاف غیرزمانمند و نسبت مشابهت تحلیل می‌گردد. بنابراین آنچه صفت «برنده جایزه ادبی شدن» را دارد، مرحله زمانی گذشته است، لکن آنچه واجد صفت «در گذشته برنده جایزه ادبی بودن» است، مرحله زمانی کنونی است، که از حیث نسبت مشابهتی که با مرحله گذشته دارد، موصوف صفت است.^۱

به نظر می‌رسد هرچند نظریه مرحله‌ای در ضمن مثال‌های فوق می‌کوشد تبیین خود از اتصاف زمانی را موجه سازد، اما اگر دو مرحله زمانی به هیچ معنا، ولو معنای ضعیف، با یکدیگر این‌همانی نداشته باشند، چگونه صفت یکی به دیگری منتسب می‌گردد و یکی به واسطه آن که دیگری، صفتی را داشته، بدان صفت متصف می‌گردد؟ و چگونه تقیید زمانی موجب آن خواهد شد که یک شیء، صفت شیء دیگری که در زمانی دیگر موجود و موصوف آن صفت بوده است را بپذیرد. به معنای دیگر، مسئله اتصاف زمانی یکی از فروع مسئله بقای شیء در طول زمان است و نارسایی تحلیل بقا در یک نظریه، تحلیل آن نظریه از مسئله اتصاف زمانی را نیز با اشکال مواجه خواهد نمود.

ایراد دیگر نظریه مرحله‌ای در تبیین اتصاف زمانی، این است که تحلیل اتصاف زمانی در آن، مخالف معنای مصطلح اتصاف است. توضیح این سخن این است که در این نظریه، اتصاف زمانی نیز همچون بقا بر اساس نسبت مشابهت زمانی تبیین می‌گردد. بر این مبنا، مثلاً تحلیل اتصاف زمانی مریم به صفت برنده جایزه ادبی بودن در عبارت «مریم در سال گذشته برنده جایزه ادبی شد» این است که «مرحله زمانی کنونی مریم با مرحله زمانی یک سال قبل او که برنده جایزه ادبی است، نسبت مشابهت زمانی دارد». لیکن ایراد این تحلیل، این است که میان دو صفت «برنده جایزه ادبی بودن در گذشته» و «نسبت مشابهت داشتن با مرحله زمانی یک سال قبل، که برنده جایزه ادبی است» تمایز وجود دارد. این دو صفت، یکی نیستند؛ بنابراین چگونه در تحلیل نظریه مرحله‌ای، یکی جانشین دیگری می‌شود؟ این ایراد را سایدنر خود ارائه نموده است، اما پاسخ وی به آن از قوت برخوردار نیست. پاسخ او این است که آنچه اهمیت دارد و به عنوان بخشی از فهم عرفی دانسته می‌شود، این است که اشیا، واجد صفاتی زمانی هستند که این نظریه، این بخش از مسأله را تأمین نموده است. مابقی مسائل، اموری نظری هستند که در

^۱. تحلیل فوق با توجه به شباهت میان دو نسبت مشابهت زمانی و نسبت مشابهت موجه ارائه می‌شود. زیرا در نظیر موجه نسبت مشابهت هم آنچه صفت امکانی را دارد، شیء در جهان بالفعل است و شیء موجود در جهان ممکن صفت را بدون جهت امکانی دارد.

نگاهی جامع و با سنجش مزایا و معایبی که این نظریه دارد، مورد ارزیابی واقع می‌شوند. (Sider, 2006: 107) خلاصه آن که اگرچه نظریه مرحله‌ای قادر به فراهم نمودن تبیینی برای اتصاف زمانی است، با این حال این تبیین به واسطه نارسایی این نظریه در مسأله بقا وافی به مقصود نیست. زیرا مبنای امکان اتصاف زمانی، وجود موضوع اتصاف واحد است. در تبیین معمول، صفات متغیر اشیا در طول زمان قیود زمانی مختلف دارند. اما این تنها بیانگر اختلاف در قیود زمانی است و نه تمایز در موضوع اتصاف. یعنی در مثال فوق، مریم اکنون همان شخص سال پیش است. در مقابل در نظریه مرحله‌ای افزون بر اختلاف در قیود زمانی، موضوع اتصاف نیز در طول زمان تغییر می‌کند، یعنی مریم □ اکنون، همان شخص سال گذشته نیست، شخصی کاملاً متمایز است و این، تبیین نظریه مرحله‌ای را از نگاه متعارف متمایز می‌سازد.

۶. تحلیل نظریه مرحله‌ای از برخی دیگر از مسائل مرتبط با مسأله بقا

چنان که پیش از این گفته شد، تحلیل نحوه بقای اشیا به طور مستقیم بر برخی دیگر از مسائل فلسفی تأثیرگذار است. ما در این مقام به دو نمونه از این مسائل اشاره می‌نماییم. این مسائل با نظر به نسبتی که با بحث بقا دارند، نظریه مرحله‌ای را با مشکلاتی مواجه می‌سازند.

۶-۱. مسأله شمارش غیرزمانمند

مدافعان نظریه مرحله‌ای بر این باورند که یکی از مزایای این نظریه در مقایسه با نظریه چهاربعدگرایی رقیب، سازگاری این نظریه با شهود عادی ما درباره مدلول اشیا است. زیرا ما به طور عادی در هر لحظه، به وجود خود شیء و نه جزئی از آن باور داریم و این شهود متعارف، در میان نظریات چهاربعدگرایانه تنها از سوی نظریه مرحله‌ای تأیید می‌گردد. (Sider, 2006: 100) با این حال، نظریه مرحله‌ای، برخی شهودهای ما در باب شمارش اشیا را برآورده نمی‌سازد. به طور خاص، این نظریه در مسأله شمارش غیرزمانمند (*timeless counting*)، پاسخی غیرشهودی فراهم می‌آورد. منظور از شمارش غیرزمانمند، شمارش اشیا موجود در یک فاصله زمانی است. (Ibid. 107) فی‌المثل موقعیتی را فرض کنید که در آن تنها یک نفر در یک ساعت گذشته روی یک صندلی نشسته باشد. در موقعیت مفروض، پاسخ این پرسش که «چند نفر از یک ساعت گذشته تاکنون بر روی این صندلی نشسته است؟» از نگاه نظریه مرحله‌ای چه خواهد

بود؟ افراد نامتناهی؛ زیرا شخص در این نظریه، به مراحل زمانی لحظه‌ای اشاره دارد و در طول یک ساعت اخیر، تعداد نامتناهی از مراحل زمانی شخص موجود بوده‌اند. روشن است که این، پاسخی غیرشهودی است.

سایدر در پاسخ به این اشکال، به رویکردی تلفیقی در مسأله شمارش تمسک می‌جوید. بر طبق این رویکرد، در موقعیت‌های عادی یعنی حالاتی که به یک مقطع زمانی دلالت ندارند، این مراحل زمانی هستند که مورد شمارش واقع می‌شوند؛ نظیر جمله «هم‌اکنون یک شخص با من در این اتاق است» که بنابر نظریه مرحله‌ای در آن مراحل زمانی کنونی من و یک شخص دیگر مورد توجه است، یعنی حکایت از حضور دو شخص در اتاق دارد که منطقی به نظر می‌رسد. لکن در حالاتی خاص به ویژه در موقعیت شمارش غیرزمانمند، واقعیات ممتد زمانی پدیدآمده از مجموع مراحل زمانی، شمرده می‌شوند. بر این اساس در مثال سابق در پاسخ به پرسش «چند نفر از یک ساعت گذشته تاکنون بر روی این صندلی نشسته است؟»، چون تنها یک واقعیت ممتد در یک ساعت گذشته موجود بوده است، پرسش فوق پاسخی منطبق بر شهود متعارف خواهد داشت. (Sider, 2001:197; 2006:107)

صرف نظر از اشکالاتی که گاه بر شمارش بر مبنای امور ممتد زمانی یعنی مجموعه تعدادی از مراحل زمانی وارد شده است^۱، به اعتقاد ما مسأله شمارش که به کثرت و وحدت اشیا برمی‌گردد، با چنین تحلیلی قابل توضیح نیست. زیرا اگرچه گاه ما امور متکثر را به عنوان امر واحدی می‌شماریم؛ (مثلاً وقتی اعضای یک مجموعه واحد را یک مجموعه می‌دانیم) لکن این معنای از کثرت و وحدت، متمایز از کثرت و وحدت عددی اشیا است. بر این اساس مدل شمارش بر اساس قراین (context) نیز که از سوی سایدر به عنوان جایگزین مدل ترکیبی پیشنهاد شده است، موجه به نظر نمی‌رسد. در این مدل، منظر (perspective) سخن، یعنی فاصله زمانی‌ای که گوینده به طور شهودی، موضوع زمانی اظهار می‌داند، مبنا قرار می‌گیرد و مصادیق محمولات، مدلول اسامی و

^۱ یک اشکال این تحلیل این است که در موارد نامعمول و نامتعارفی همچون مسأله تکثیر (fission) شمارش بر اساس واقعیات ممتد، نتایجی شهودی به دست نمی‌دهد. مثلاً در موردی که شیء واحد قرار است در ضمن تکثیر به دو شیء تقسیم شود، شمارش بر مبنای واقعیات ممتد زمانی مستلزم تحقق دو شیء در ضمن شیء واحد در زمان پیش از وقوع تقسیم است. یعنی بر این اساس قبل از تقسیم، دو شیء دارای همپوشانی تحقق دارند. نظیر دو جاده‌ای که در مقطعی از آن به دو جاده تقسیم می‌شود، پیداست که این، پاسخی غیرشهودی است. برای مباحث تفصیلی ر.ک. (Moss, 2012)

دامنه سورها به تناسب منظر سخن، عبارت خواهد بود از مقطعی از واقعیت ممتد زمانی که محصور در آن منظر است. مثلاً در مثال اول منظر سخن که بر اساس قراین جمله به دست می‌آید، «یک ساعت گذشته» است و بر این اساس بخشی از واقعیت زمانی ممتد که محصور در یک ساعت گذشته است، موضوع شمارش خواهد بود که واقعیت واحدی است و نیز در مثال دوم منظر سخن لحظه کنونی است و در این منظر دو واقعیت لحظه‌ای مستقل (دو مرحله زمانی) مورد شمارش واقع می‌شوند و در هر دو مثال یاد شده، شمارش بر اساس قراین پاسخی متعارف به دست خواهد داد (Sider, 2006: 19-20).

اما چنان که گفتیم اشکال چنین تحلیلی این است که در آن هویت شیء که امری هستی‌شناختی است، به مسأله‌ای زبانی تقلیل داده شده است، اما حدود وجودی هر شیء، امری واقعی است، نه زبانی. پس چگونه ممکن است منظر سخن تعیین کننده آن باشد یا بتوان رویکردی تلفیقی نسبت به آن اتخاذ نمود؟ به بیان دیگر در طی شمارش، هر هویت مستقل هویتی واحد دانسته می‌شود و نمی‌توان لحاظ اشخاص یا منظر سخن آنان را توجیهی برای شمارش تعداد کثیری از اشیای مرحله‌ای به عنوان شیء واحد تلقی نمود.

۶-۲. ارجاع در نظریه مرحله‌ای

از دیگر موضوعاتی که از تحلیل چهاربعدی‌گرایی از مسئله بقا تأثیر می‌پذیرد، مسئله ارجاع توسط اسامی خاص می‌باشد. ارجاع نسبتی است که یک نام خاص را به یک شیء که مدلول آن می‌باشد، منتسب می‌سازد. پرسش عمده در باب مسئله ارجاع، پرسش از مکانیسم ارجاع و چگونگی دلالت یک اظهار زبانی، بر مدلول آن است. این پرسش، حکایت از مبنایی دارد که با نظر به آن، یک واژه ارجاعی، به یک شیء یا شخص خاص منسوب می‌شود.^۱ لکن در مورد نظریه چهاربعدی‌گرایی این مسئله چهره

^۱. در باب این موضوع در میان نظریات طرح شده دو دیدگاه عمده وجود دارد: بنابر نظریه توصیفی ارجاع (*descriptive theory of reference*) استعمال یک نام خاص توسط گوینده، منوط به وجود یک محتوای توصیفی مرتبط با مدلول آن نام است که در ذهن گوینده، مدلول نام را به نحو منحصر بفردی متعین سازد و مطابق نظریه علی ارجاع (*causal theory of reference*) پس از تعیین مدلول یک نام در فرایند نام‌گذاری اولیه، صحت استعمال آن نام برای ارجاع‌های بعدی، توسط تحقق نوعی زنجیره علی در تبادلات ارتباطی به کارگیرندگان آن نام، تضمین می‌شود که این زنجیره علی، از

دیگری نیز دارد. زیرا در این نظریه مصداق شیء در یک زمان مفروض (یعنی یک مرحله زمانی)، متمایز از مصداق آن در دیگر زمان‌هاست و با نظر به متمایز بودن مصادیق زمانی شیء و با فرض ضرورت وجود اینهمانی میان این مصادیق برای تحقق ارجاع، این پرسش مطرح می‌گردد که چگونه می‌توان ارجاع به شیئی واحد را ممکن دانست. یعنی پس از تعیین مدلول نخست یک نام به طریقی همچون تعریف اشاری یا با کمک اطلاعات توصیفی، برای ارجاعات بعدی، مصداقی از شیء که نخستین بار نام برای آن وضع شده است، دیگر موجود نیست، یعنی هیچ شیئی که با نخستین مدلول نام (مدلولی که نام نخستین بار برای آن وضع شده است) دارای اینهمانی باشد، وجود ندارد. اما به نظر می‌رسد سخن گفتن از مدول شیء در یک زمان مستلزم وجود آن شیء در آن زمان است. بر این اساس می‌توان وابستگی میان دو مسأله ارجاع و بقا و تأثیر گذاری تبیین ما از بقا بر تبیین مسأله ارجاع را به نیکی دریافت، به گونه‌ای که اگر تبیین بقا از سوی ما با چالشی مواجه شود، تبیین مسأله ارجاع نیز متأثر از آن خواهد بود.

۷. نتیجه

نظریه چهاربعدگرایی مرحله‌ای که از سوی ساپدر مطرح شده است، مدعی است در قیاس با رویکرد استاندارد چهاربعدگرا قادر است تبیین موفق‌تری از مسائل فلسفی پیش رو ارائه نماید. به طور مثال این نظریه شیء را در هر لحظه از زمان متحقق می‌داند و مدعی است این تصویر از واقعیت شیء نسبت به تصویر نظریه استاندارد که شیء را واقعیتی چهاربعدی تلقی می‌کند که در هر زمان تنها جزئی از آن از موجودیت برخوردار است، با شهود متعارف همخوانی بیشتری دارد. با این حال این نظریه و تحلیل آن نسبت به مسأله بقای اشیا در زمان و مسائل متأثر از این مسأله نظیر اتصاف زمانی، شمارش غیرزمانمند و ارجاع با چالش‌هایی مواجه است. دلیل عمده این چالش‌ها این است که این نظریه قائل به تباین میان مصادیق شیء در زمان‌های مختلف که این نظریه آنها را مشابه‌های زمانی می‌خواند (هوایاتی لحظه‌ای و فاقد اینهمانی و دارای نسبتی که آنها را در قالب واقعیتی چهاربعدی انسجام می‌بخشد) است. بر این اساس با فرض ضرورت تحقق معنایی از اینهمانی در تحقق بقای شیء در زمان، تحلیل این نظریه از این مسأله

و مسائل یاد شده متأثر از آن با چالش مواجه خواهد بود. از سویی کارآمدی تحلیل این نظریه از این مسائل با دشواری‌هایی مواجه است.

منابع

- Balashov, Yuri (2007), Defining 'Exdurance, Philosophical Studies: An International Journal for Philosophy in the Analytic Tradition, Vol. 133, No. 1: 143–9.*
- Benovsky, Jiri (2011), Endurance, Perdurantism and Metaontology, SATS, 12: 159–177.*
- (2015), *Alethic Modalities, Temporal Modalities and Representation. Kriterion Journal of Philosophy, 29(1): 19-36.*
- Donnelly, Maureen (2011), Endurantist and Perdurantist Accounts of Persistence, Philosophical Studies: An International Journal for Philosophy in the Analytic Tradition, 154 (1):27 - 51.*
- Haslanger, Sally (2005), Persistence through Time, in Michael J. Loux and Dean W. Zimmerman (eds.), Oxford Handbook of*
- M**
- Hawley, Katherine (2001), How Things Persist, Oxford: Clarendon Press.*
- t— (2015), Temporal Parts, The Stanford Encyclopedia of Philosophy, a Edward N. Zalta(ed.), URL=<<http://plato.stanford.edu/archives/2015/entries/Temporal Parts/>>.*
- Heller, Mark (1984), Temporal Parts of Four Dimensional Objects, An International Journal for Philosophy in the Analytic Tradition, Vol. 46, No. 3 (Nov., 1984), pp. 323-334*
- Kripke Saul A. (1972), Naming and Necessity, Cambridge, Massachusetts: Harvard University Press.*
- Lewis, David (1976), Survival and Identity, in Amelie Rorty (ed.) The Identities of Persons, Berkeley, CA: University of California Press, 117–40.*
- Ø— (1986), On the Plurality of Worlds, London: Blackwell.*
- ⌘— (1988), Rearrangement of Particles: Reply to Lowe, reprinted in his f (1999), Papers in Metaphysics and Epistemology, New York: Cambridge University Press, pp. 187-95.*
- ⌘— (2002), Tensing the Copula, Mind, Oxford, Vol. 111, No. 441:1-13.*
- ⌘Loux, Michael J. (2006), Metaphysics, A Contemporary Introduction, 3rd edition., New York: Routledge.*
- Lowe, A. J. (2002), A Survey of Metaphysics, New York: Oxford University Press*
- Moss, Sarah (2012), Four-Dimensionalist Theories of Persistence, f Australasian Journal of Philosophy, vol. 90, no. 4, 671–86.*

o
r
d

U
n
i
v
e
r
s
i

- Rea, Michael C., (2005). *Four-Dimensionalism*, in Loux, Michael J. and Dean W. Zimmerman (Eds.). *The Oxford Handbook of Metaphysics*, pp. 246-280, Oxford: Oxford University Press.
- Reimer, Marga and Michaelson, Eliot (2017), *Reference*, *The Stanford Encyclopedia of Philosophy*, Edward N. Zalta (ed.) URL= <<https://plato.stanford.edu/archives/spr2017/entries/reference/>>.
- Sider, Theodore (2006), *All the World's a Stage*, in Sally Haslanger and Roxanne Marie Kurtz (eds.) *Persistence, Contemporary Readings*, Cambridge, Massachusetts: The MIT Press. pp.91-117.
- (1997), *Four-Dimensionalism*, *Philosophical Review*, 106: 197–231.
- (2000), *The Stage View and Temporary Intrinsic*, reprinted in (2006) Sally Haslanger and Roxanne Marie Kurtz (eds.), *Persistence, Contemporary Readings*, Cambridge, Massachusetts: The MIT Press. pp.443-8.
- (2001), *Four Dimensionalism: An Ontology of Persistence and Time*, New York: Oxford University Press.
- (2006), *Beyond the Humphrey Objection*, unpublished.
- Thomson, Judith Jarvis (1983). *Parthood and Identity across Time*. *The Journal of Philosophy*, Vol. 80, No. 4, pp. 201-220.
- Van Inwagen, Peter (1990), *Four-Dimensional Objects*, *NOUS*, 24:245-255.